هوالعلیم

حقیقت توحید و راه رسیدن به آن

معیار تشخیص نیکی و گناه در عمل انسان

عید فطر ۱۴۳۱هجری قمری

بیانات

آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

[أعوذ باللَه من الشّيطان الرجيم]

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّكرِ. نَحمَدُهُ عَلَى آلائِهِ كَما نَحمَدُهُ عَلَى بَلائِهِ. و نَستَعينُهُ عَلَى هذه النُّفوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلَى ما نُهيَت عَنهُ. و نَستَغفِرُهُ عَمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ و أحصاهُ كِتابُهُ؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كِتابٌ غيرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِهِ إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ عَلَى المَوعودِ إيمانًا نَفَى إخلاصُهُ الشِّركَ و يَقينُهُ الشَّكَّ. و نَشهَدُ أن لاإلهَ إلّا اللَهُ وَحدَهُ لاشَريكَ لَهُ و أنَّ مُحَمَّدًا صلّى اللَه عَلَيهِ و آلِهِ و سَلَّمَ عَبدُهُ و رَسولُهُ شَهادَتَينِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيهِ و لايَثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عَنهُ.

أوصيكُم عِبادَ اللَهِ و نَفسى بِتَقوَى اللَهِ الَّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ [زادٌ مُبلِغٌ و مَعاذٌ مُنجِحٌ]. دَعا إلَيها خَيرُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و

فازَ واعیها.[1]

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ * وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا * فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا﴾.[2]

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩. مطلع انوار، ج ١٢، ص ٤٠٩، تعلیقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متّصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او همهٔ آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن، شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از اللَه که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی اللَه علیه و اله، بنده و فرستادهٔ او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم؛ تقوایی که زاد و توشهٔ آخرت است و عود و بازگشت انسان به‌سوی خدا به سبب آن است. تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنواننده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کنندهٔ آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کنندهٔ آن رستگار گردید.»

[2] سوره نصر (١١٠). نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٥٤٠:

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید * و دیدی که مردم دسته‌دسته در

چرا روز فطر را عید می گیریم؟

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُواْ لَهُۥٓ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُواْ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُواْ لَهُۥ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ﴾.[1]

اللَهمّ كُن لِوليّكَ الحُجّةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُكَ عَليهِ و آله فی هذه السّاعَةِ و فی كُلِّ ساعَةٍ وَليًا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَليلًا و عَينًا حَتَّی تُسكِنَهُ أرضَكَ طَوعًا و تُمَتِّعَهُ فيها طَويلًا.[2]

جهت تعجیل در ظهور حضرت ولی‌عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و رفع هموم و غموم از شیعیانش صلواتی ختم کنید. اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آلِ محمّد.

شکر خدا را که در این سال بر ما منّت نهاد و

دین خدا وارد می‌شوند * در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را بجای آور و از او طلب غفران بنما که حقّا او آمرزنده و توّاب است.»

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۷۳. اللَه شناسی، ج ۲، ص ۲۶:

«ای مردم! مثلی زده شده است، گوش خود را برای استماع آن فرا دارید. تحقیقاً آن کسانی را که شما از غیر خداوند پرستش می‌کنید (و برای قضاء حوائجتان می‌خوانید) هیچ‌گاه نمی‌توانند مگسی را بیافرینند؛ و اگرچه همه با هم برای آفرینش آن گرد هم برآیند. و اگر مگس از ایشان چیزی را برباید، نمی‌توانند آن را از آن مگس برای خود برگردانند! در این صورت، هم طالب (عبادت‌کنندگان غیر خدا) و هم مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف و ناتوان خواهند بود.»

[2] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۳۰، با قدری اختلاف.

خیل عظیمی از روزه‌داران را موفّق گردانید که حلاوت درك روز عید را با حضور در نماز، به جان بچشند و حسرت برگزاری این سنّت قیّمه و فخیمهٔ اسلامی را که در طول دوران روزه با خود همراه داشتند، نداشته باشند. للّه الحمد و له الشّکر.

امروز روز عید فطر است، روز عید صیام و روزه است، روز عید قبولی طاعات است، روز وفود به حرم الهی و مهر قبولی خوردن بر طاعات یک ماههٔ گذشته از روزه، مراقبه، توجّه، خلوص بیشتر، صدق بیشتر، اخلاص بیشتر، صفای بیشتر، نورانیّت بیشتر و توجّه به توحید و تقّرب؛ لذا امروز را به همین جهت روز عید می‌گویند که خدای متعال ما را موفّق کرده است که از این میهمانی متنّعم بیرون بیاییم و باید بر این میهمانی و توفیقی که داده است و منّتی که بر سر ما نهاده است، خدا را شکر کنیم. امروز روز شکرگزاری است.

اگر خدای متعال در طول این سال، ماه روزه را بر ما واجب نمی‌کرد، ما چه می‌کردیم؟! خُب ما طعباً به هم‌چنین نعمتی و به هم‌چنین بهره‌ای

نمی‌توانستیم برسیم. امروز را ما عید می‌گیریم برای اینکه خدای متعال این منّت را بر ما نهاده است و این یک ماه را برای تقرّب بیشتر به خود، بر ما فرض کرده است؛ مسائلی را فرض کرده، گرسنگی را فرض کرده، توجّه بیشتر را فرض کرده، عبادت را فرض کرده، قطع تعلّق از ماسوای خودش را بر ما فرض کرده، توجّه به آخرت و توجّه به آن طرف را بر ما فرض کرده است. اینها مسائلی است که خدای متعال بر ما فرض و واجب کرده است و ما در امروز آثار و ثمرهٔ این تکلیف الهی را در وجود خود مشاهده می‌کنیم.

چگونه انسان با روزه به توحید نزدیک می‌شود؟

شما امروز حال خود را با قبل از ماه مبارک در نظر بگیرید، ببینید که آیا فرق نکرده‌اید و امیال و خواست‌ها و نیّت‌ها و آنچه در ضمیر و نفستان می‌گذرد با قبل از ماه مبارک تفاوتی نکرده است؟! آیا تعلّق شما به دنیا و به آثار دنیا کمتر نشده است؟! این ناشی از همین مسئله است که پرداختن به این امور، خواهی نخواهی ما را نسبت به آن واقعیّت و

حقیقتی نزدیک‌تر کرده است که سرشت ما و فطرت ما براساس آن واقعیّت و حقیقت سرشته شده است. و این مسئله مسئلهٔ مهمّی‌است که خدای متعال از روزه و مراقبهٔ در این ماه مبارک از ما توقّع دارد. لذا مرحوم آقا و بزرگان بعد از ماه مبارک تلامذهٔ خود را توصیه می‌کردند به استمرار این حالت که سعی کنید این حالتی را که در وجود خود احساس می‌کنید، ادامه بدهید.

در این ماه کاملاً مشخّص است که آنچه قبلاً در تصوّرات و تخیّلاتمان داشتیم، کمتر شده است؛ نمی‌گویم به‌کل از بین رفته است. سوءظنّی که نسبت به برادر ایمانی داشتیم، در این ماه می‌بینیم کمتر بوده است؛ توجّه به مسائلی که ما را از توحید منصرف می‌کند، در این ماه کمتر بوده است؛ پرداختن به اموری که چندان ارتباطی به ما ندارد، در این ماه کمتر بوده است؛ کنکاش در زندگی و تصوّرات و امور دیگران، در این ماه کمتر بوده است؛ غیبت در این ماه کمتر بوده است. اینها همه ناشی از آن اثری است که بر این ضیافت الهی مترتّب است.

این امور در سایر جاها بر خلاف این مسئله تحقّق پیدا می‌کند. در مجالسی که انسان می‌رود ـ حالا خارج از این ماه در نظر بگیریم ـ می‌بینیم این مسائل کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. غیبت، نمّامی، تهمت، سوءظنّ به دیگران، خودمحوری، دیگران را به‌سمت خود دعوت کردن، انانیّت، فرعونیّت و خلاصه، رعایت ما سوی‌اللَه و حذف اللَه از نفس و ضمیر و امور مربوط به خویش، کاملاً مشهود است. ولی در این ماه این مسائل کمرنگ می‌شود، آن اهتمامِ نسبت به آنها از بین می‌رود و به‌جای آن، توجّه به مبدأ جایگزین می‌شود و آنچه در فطرت ما سرشته شده و در جبلّت گذاشته شده است، آنها تجسّم و ظهور بهتری پیدا می‌کند.

اینها از آثار مهمانی و دعوت پروردگار است که لازمهٔ تحقّق این آثار و این امور، پرداختن به روزه است. با این وصف است که انسان می‌تواند به آنچه مورد نظر او است و برای آن به این دنیا آمده است و برای به‌فعلیّت رساندن آن خلق شده است و برای به‌دست آوردن آن مکلّف شده و به تکلیف دستور داده شده است، برسد.

چگونه در حج بهرهٔ توحیدی بیشتری ببریم؟

پس بنابراین همان‌طوری‌که بزرگان فرموده‌اند، انسان باید این حالت را حفظ کند. چنانچه وقتی که افراد به حجّ مشرف می‌شوند، یک ماه از اوضاع و شرایط و آن حال و هوایی که در آن زندگی می‌کنند و به‌سر می‌برند، خارج می‌شوند، از افراد دور می‌شوند، از محیط بیرون می‌آیند، از تجارت و کسب خارج می‌شوند، از ارتباطات بیرون می‌آیند و از تعلّقات تا حدودی بیرون می‌آیند.

و چقدر حجّ می‌تواند برای انسان مفید باشد و آن اثر را بر نفس انسان بار کند، درصورتی‌که این معنا و مقصود حاصل باشد؛ نه‌اینکه هر روز و هر شب با تلفن و امثال‌ذلک انسان تماس بگیرد: «فلانی چه شد؟ حالش چطور است؟ اوضاع چطور است؟ معاملاتی که قرار است در شهر انجام بشود، آیا به قوّت خود باقی است؟ چه افرادی در این مدّتی که من نیستم چه کارهایی انجام می‌دهند؟» و رتق و فتق امور خود را از آنجا بکند! این حجّ فایده‌ای ندارد و حجّی نیست که آن اثر بر آن مترتّب شود! خوشا به

حال آن حجّاج و آن ضیوف خدای متعال که در سابق به حج مشرّف می‌شدند. این وسایل امروز نبود، این اموری که تعلّق انسان را اضافه می‌کند و باعث پیوند بیشتر انسان با اطرافیان است نبود. در آن سالی که ما به حج مشرّف شدیم، تماس خیلی سخت بود، ارتباط خیلی مشکل بود، افراد بهتر توجّه داشتند و بیشتر بهره می‌بردند. لازمهٔ حج و رسیدن به آن مطلوب، جدا شدن و قطع شدن از این تعلّقات است.

[گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست] *** رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست[1]

انسان باید از تعلّق بیرون بیاید تا بتواند به نیکی و درستی و صحّت، به ندای پروردگار لبیّک بگوید. این لبیّکی که حجّاج در ابتدای احرام می‌گویند، لبیّک قطع از تعلّقات است، لبیّک قطع از زن و بچّه است، لبیّک قطع از معاملات و روابط در شهر و روستا است، لبیّک به [قطع] ارتباطات خانوادگی و جیران و شهر و منطقه و روابط و صداقت است. به

[1] گنجینة الأسرار، عمان سامانی، بخش ۲۸.

این معنا لبیّک می‌گویند و به این ندا دارند پاسخ می‌دهند؛ منتها امروزه ما می‌بینیم که افراد وقتی که حج انجام می‌دهند، آن تعلّق را با خود به آن دیار می‌برند، آن روابط را حفظ می‌کنند، آن تخیّلات و تصوّرات را با خود نگه می‌دارند، آنچه در آن حال و هوا در شهر و دیار خویش به‌سر می‌بردند و آن حال و هوا را با خود قرین و هم‌نشین می‌کنند! اینکه فایده‌ای ندارد و لبیّکی در اینجا گفته نمی‌شود! لبیّک یعنی قطع امید و قطع علاقه.

من نمی‌گویم لبیّکی که می‌گوییم مانند لبیّک ابراهیم خلیل است؛ از عهدهٔ ما برنمی‌آید و برنخواهد آمد! جایی که او می‌آید و دستور پیدا می‌کند که باید از زن و فرزند خود منقطع شوی و به‌طور کل آنها را رها کنی، به تنها امید و ثمرهٔ حیاتش پشت می‌کند و آنها را در بیابان سوزان به امان خدا رها می‌کند؛ حتّی مکلّف می‌شود و دستور پیدا می‌کند که به پشت سر خود هم نگاه نکند و وقتی زن و فرزند خود را قرار می‌دهد، دیگر نسبت به عاقبت و مآل آنها خطوری در ذهن او نکند!

آن، یک مسئله و حال و هوایی است که گرچه ما باید به همان کیفیّت باشیم، اما تا رسیدن به آنجا فاصله است؛ ولی حدّاقل که می‌توانیم این کار را انجام بدهیم، چرا انجام ندهیم؟! چرا افرادی که به حج مشرّف می‌شوند حتماً باید با خودشان تلفن ببرند؟! برای چه؟! چرا افرادی که می‌خواهند لبیک پروردگار را بگویند، باید با تصورّات و با تعلقّات باشد؟! اینکه لبیک نشد! این همراه بودن ثقل و بار است!

توجّه کنید رفقا! ما مجبور نیستیم که همراه با آنچه پیش می‌آید حرکت کنیم؛ ما باید خود تصمیم بگیریم که چه کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که چگونه زیست کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که آنچه به صلاح خود است برداریم و آنچه به فساد ما است به کناری بگذاریم. که گفته است باید کسی که به مکّه برود با خودش موبایل ببرد؟! که گفته است وقتی که در این شرایط و به این کیفیّت است، انسان باید به نحوی باشد که آن آثار و آن خصوصیّات برای او ظاهر نشود؟! راهی را رفته، زحمتی را کشیده، ندای معبود را پاسخ گفته است، ولی نیمه‌تمام و سی

درصد، چهل درصدد؛ چرا صد در صد نباشد؟! چرا خودمان را به مرتبهٔ بزرگان نزدیک نکنیم؟! چرا به آنچه آنها توصیه کردند، ما عمل نکنیم؟! برای چه؟! خُب نفع کمتر است و فایده کمتر گیر می‌آید. شما یک عمره بروید بدون این مسائل، ببینید آیا فرق نکردید؟! شما یک حج بروید با این انقطاع، آن‌وقت ببینید آیا تأثیرش بیشتر نبوده است؟!

راه رسیدن به مقصد

اینها دستورات کیست؟! اینها دستوراتی است که بزرگان به ما داده‌اند؛ این راه را رفته‌اند و حالا می‌گویند: شما هم به همین راه باید بیایید. اگر می‌خواهید به اینجا برسید و اگر می‌خواهید به این نقطه برسید، باید از همرنگی با جماعت فاصله بگیرید و آنچه را اجتماع و محیط و دنیا و شرایط دنیا بر شما تحمیل می‌کند، کنار بگذارید. خود برای خود تصمیم بگیرید و خود به صلاح خود تصمیم بگیرید. نگذارید دیگران برای شما تصمیم بگیرند و آنچه را به صلاح شما نیست، بر شما تحمیل کنند و آنچه را به فساد شما است، در معرض بیع و شراء و عرضه

دربیاورند و مشتریان خوبی برای این مسئله پیدا کنند. شما خاطر جمع باشید که برای این متاع، بازاری هست و برای این بضاعت، مشتری هست و برای این مسائل افرادی هستند و هر کدام به راه خود می‌روند و هر کدام به سلیقهٔ خود عمل می‌کنند. حال چرا ما باید این‌طور باشیم؟!

من مثال کوچکی زدم برای اینکه بدانیم راهی را که ما داریم می‌رویم، اشتباه و غلط است. وقتی کسی به آن سمت حرکت می‌کند، دیگر ما سوی‌اللَه را باید کنار بگذارد و از تمام تعلّقات باید بیرون بیاید! لبیک داریم می‌گوییم، امّا داریم با تلفن با منزل صحبت می‌کنیم؛ این چه لبیکی است؟! این چه حجّی است؟! این چه احرامی است که در آن احرام، همه‌چیز وجود دارد غیر از پروردگار؟! در آن دل همه‌چیز وجود دارد غیر از تعلّق به پروردگار!

ده بود آن نه دل که اندر وی *** گاو و خر باشد و ضیاع و عقار[1]

وقتی که انسان به آن سمت دارد حرکت

---

[1] دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۳۸.

می‌کند، دل خودش را باید پاک کند و از تعلّقات باید خارج بشود؛ نه‌اینکه در آن دل، فرزند داشته باشد، زنش را داشته باشد، شوهرش را داشته باشد، قوم و خویشش را داشته باشد و مسائلی را که در شهر به‌جای گذاشته است همراه بیاورد! پس کجا آمده است؟! پس برای چه آمده است؟! در منزل خود که بود، بهتر بود؛ اقّلاً این راه را نمی‌رفت!

ماه مبارک رمضان هم‌چنین خصّوصیّتی دارد. با روزه‌ای که صائمین در ماه می‌گیرند و تحمل گرسنگی که می‌نمایند، خود را از تعلّق خارج می‌کنند، توجّه نفس را به بدن قطع می‌کنند و کمرنگ می‌کنند و به‌واسطهٔ این قطع و کمرنگ شدن، به آن طرف که جنبهٔ توحید و تجرّد است اضافه می‌شود. این خصوصّیت ماه مبارک است.

بنابراین بزرگان می‌فرمایند: سعی کنید که این حال و هوای ماه مبارک را در خود استمرار بدهید؛ اگر قرار بر این است که بتوانید روزه بگیرید، هفته‌ای دو روز روزه بگیرید. نگذارید یک‌مرتبه تمام آنچه با او متصّل بودید، قطع بشود و از آن حال و هوا به

شرایط و فضای دیگر وارد بشوید که به‌طور کلی مناسبت و سنخیّتی بین فضای جدید و بین آنچه بودید، وجود ندارد. این انقطاع از آن فضای قبل، انسان را به ورطهٔ سقوط می‌کشاند، حالاتی را که برای انسان پیدا شده است از بین می‌برد، آن مراقبه‌ای را که در ماه مبارک برای انسان به‌وجود آمده است نابود می‌کند و آن توجّه به پروردگار و قطع تعلّق از ما سوی‌اللَه را از بین می‌برد. سعی کنیم این جنبه‌ای را که در خود مشاهده می‌کنیم، دائماً در طول شبانه‌روز متذکّر بشویم، در خود یادآوری کنیم، حدیث نفس به خود داشته باشیم و خود را از آن فضا خارج نسازیم. این ثمره‌ای است که ما می‌توانیم از ماه مبارک داشته باشیم.

حثیت عالم وجود بر چه پایه‌ای است؟

آیهٔ قرآن که در مطلع سخن قرائت شد، می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُواْ لَهُۥٓ﴾؛ آیه، آیهٔ بسیار عجیبی است و این نکته را تذکّر می‌دهد و خدای متعال در اینجا می‌فرماید: مردم، یك مثال برای شما بزنم، در این مثال تو خود حدیث مفصّل بخوان از

این مجمل که در این آیه چه نهفته است و پروردگار در اینجا چگونه جنبهٔ توحید را بیان کرده است؟ آیه می‌فرماید: ﴿ٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓ﴾؛ «نسبت به این مسئله خوب گوش بدهید!» خدا می‌توانست بگوید: ضُرِبَ لِلنّاسِ مثلٌ کذا و کذا. [اما آن‌طور فرمود]؛ یعنی توجّه کنید، به نظام تکوین توجّه کنید، به آن نظامی‌که شما جزء و ذرّه‌ای از آن نظام هستید توجّه کنید، به جنبهٔ خالقیّت و مخلوقیّت توجّه کنید، به جنبهٔ آمریت و مأموریت توجّه کنید! ضُرِبَ للنّاس؛ یك مثل برای شما می‌زنم، شما خود بدانید که با وجود تمثّل این مسئله و تصوّر این قضیّه، در این جایگاه چه موقعیّتی دارید و در این عرصه چه می‌توانید انجام بدهید.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥ﴾؛ آن کسانی را که در این دنیا به‌جز من می‌خوانید و دل خود را متوجّه غیر من نموده‌اید و با افرادی غیر از من سَر و سرّ پیدا کرده‌اید و در این دنیای خود به‌دنبال رسیدن به آنها و به‌دنبال انتفاع از مافوق و انتفاع از افرادی که آنها را مؤثّر می‌پندارید هستید، بدانید که اینها که هستند و قدرت اینها به چه

اندازه است و توان آنها در این دنیا [به چه اندازه است]!

مگر ما ندیدیم؟! مگر خود به چشم خود ندیدیم؟! آیا برای ما عبرت نیست؟! آن کسانی که تصّور می‌کردند در این دنیا عمر جاودان و قدرت بی‌پایان دارند و دنیا پشت سر آنها است و همهٔ دُوَل و ملل، آنها را حمایت می‌کنند، دیدید به کجا رسیدند؟! دیدید به چه روزی افتادند؟! دیدید افرادی که در تخیّل ما نمی‌گنجید روزی این مسئله برای آنها پیدا بشود و پایانی بر زندگی آنها متصّور بشود ـکجا ما تصّور می‌کردیمـ، یك‌مرتبه تقدیر و مشیّت پروردگار فرود آمد و صائقهٔ قهر الهی چنان آنها را فرا گرفت کأنْ لمْ‌یَکُنْ شیئًا مَذکورًا![1] دیگر نه از تاك خبر ماند و نه از تاك‌نشان؛[2] نه اسمی از آنها باقی ماند و نه رسمی!

---

[1] ترجمه: «گویی که اصلاً چیزی نبوده است.»

[2] دیوان جامی، فاتحة الشباب، غزلیات، غزل ٧٢٤:

بودم آن روز درین میکده از دُردکشان ❊❊ که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

[خداوند می‌فرماید]: این افرادی را که در این دنیا شما به آنها توجّه دارید و بر خلاف فطرتتان که من آن فطرت را در ارتباط با ذات خود جبلّی کردم و در ارتباط با تعلّق خود، آن فطرت را قرار دادم، شما این ناموس را به غیر سپردید و این مسئلهٔ حیاتی را به دست نامحرم دادید و قلبی را که عرش‌الرّحمان است در معرض تاخت و تاز بیگانه درآوردید، اینها آنهایی هستند که در این دنیا قادر بر خلق یک مگس هم نمی‌باشند!

یعنی خدای متعال چطور در اینجا بیان بکند که تمام این یافته‌های شما همه تافته است و تمام این تصوّرات شما در اینجا بر هوا و پوچ است؟! آن کسانی را که در این دنیا به آنها روی آورده‌اید و اتّکا می‌کنید، خیال می‌کنید می‌توانند کاری انجام بدهند، در قبال تقدیر و مشیّت پروردگار اینها می‌توانند برای شما کارساز باشند ـ شریک، همسایه، مقام مافوق و هر کسی که در این دنیا هست ـ، این شخصی که شما به او روی آوردید و روی او حساب باز کردید و مرا کنار گذاشتید یا کمرنگ نمودید ـ تفاوت نمی‌کند ـ،

اینها کسانی هستند که قدرت خلق یک مگس در این عالم ندارند؛ آن وقت شما من را کنار گذاشتید و دنبال آنها می‌روید؟! ﴿وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥ﴾؛ اگر همه با هم جمع بشوند و همهٔ توان خود را به‌کار ببرند و از همهٔ ابزار و وسایط برای رسیدن به این مقصود استفاده کنند، اینها نمی‌توانند یک مگس را خلق کنند!

بالاتر از این، ﴿وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡـٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ﴾؛ خلقت به‌جای خود، اگر این مگس یک چیزی را بردارد و برود، دیگر نمی‌توانند آن را بگیرند و دیگر نمی‌توانند آن را به‌دست بیاورند! حتّی اگر یک چیزی را مگس بردارد ببرد نمی‌توانند دنبالش بروند و آن را بگیرند! شما فکرتان را کجا گذاشتید؟! ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ﴾؛ هم تو که به‌دنبال غیر من می‌گردی در نهایت‌درجهٔ از ضعف و بدبختی و خسران و نکبت و مآل نامناسب به‌سر می‌بری، و هم آن کسانی که مطلوب تو هستند! خیال کردی آنها برای تو کاری انجام می‌دهند؟! خیال کردی آنها دردی از تو دوا می‌کنند؟! خیال کردی آنها می‌توانند برای تو کارساز باشند؟! ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ﴾!

چرا در قلب باید فقط خدا باشد؟

واقعاً این آیهٔ عجیبی است! خدای متعال می‌فرماید: همهٔ مؤثّر در عالم وجود، من هستم؛ کلُّ التّأثیرِ و کلُّ السّببیّةِ فی عالمِ الوجودِ هوَ اللهُ! این مسئلهٔ «کلّ» به همهٔ مطالب برمی‌خورد، نه فقط به بعضی از طرق؛ یعنی حیثیت عالم وجود بر پایهٔ اقتدار خدای متعال است. آن قلبی را که خدای متعال برای خود گذاشته است و غیر خود را در آن قلب جایز نمی‌داند، ما این قلب را آمدیم تکّه‌تکّه کردیم، درِ این قلب را به روی افراد غیر و غریبه باز کردیم و آنها را راه دادیم؛ آن‌وقت نتیجه چه می‌شود؟ آن افراد وقتی که می‌آیند در این قلب که سکنیٰ می‌گزینند، تعلّقات که می‌آیند، ارتباطات که می‌آیند، توجّه به این و آن که می‌آید، تأثیرگذاری این و آن که می‌آید، ذهن را به طرف مسائل دنیا بردن و این مطالب که می‌آید، طبعاً خدا از این قلب بیرون می‌رود و جا برای این خدا در این قلب نمی‌ماند. لذا وقتی که شما با این‌گونه افراد صحبت کنید، می‌بینید که تمام صحبت آنها در مسائل دنیا و در ارتباطات

می‌گذرد: این را ببینم، او را ببینم که رفع مشکل کند، این کار را انجام بدهم! هیچ‌وقت اسم خدا نمی‌آید؛ اگر اسم خدا بیاید با بی‌توجّهی و کمرنگی مواجه می‌شود و با تمسخر مواجه می‌شود؛ اگرچه تمسخر ظاهری هم نباشد، در دل اصلاً نسبت به این مسئله بها داده نمی‌شود. این برای این است که به‌جای خدا در این دل، گاو و خر آورده است و آن گاو و خر، این دل را به ده تبدیل کرده است. خدا هم که در ده جا ندارد، خدا در دل جای دارد؛ «**قلبُ المؤمنِ عرشُ الرّحمٰن**.»[1]

لذا: رو که در یك دل نمی‌گنجد دو دوست!

یا باید تعلّق به خدا را آورد، یا باید او را به کناری گذاشت. لذا این مسئله باید مورد دقّت و توجّه قرار بگیرد که این فطرت الهی که وسیلهٔ برای توجّه به مبدأ است، تا چه میزان از او استفاده شده و تا چه میزان به‌کار آمده و تا چه میزان از او بهره گیری شده است؟!

از نقطه‌نظر وجودِ این ودیعهٔ الهی و فطرت که

---

[1] بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

وسیلهٔ برای توجّه به مبدأ و وسیله و واسطهٔ برای تزکیه و تطهیر قلب و نفس است، تمام افراد نسبت به این مسئله یکسان هستند. آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ * وَأَنِ ٱعۡبُدُونِي هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ﴾.[1]

«مگر من با تو ای فرزند آدم عهد و پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکن، به‌دنبال وساوس شیطان نرو، به‌دنبال تسویل و تخیّلات نرو، به‌دنبال ابتعاد از من نرو؟!»

این عهد کجا بود؟ ما این عهد را در چه زمانی می‌توانیم به خاطر بیاوریم؟ این عهد در وجود ما کی محقّق شد؟ این همان چیزی است که خدای متعال در آیهٔ شریفه از آن به عهد به توحید یاد می‌کند:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ قَالُواْ بَلَىٰ﴾.[2]

زمانی که در زمان فطرت و خلقت و تکوّن روح

---

[1] سوره یس (۳۶) آیه ۶۰ و ۶۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۶۸:
«ای فرزندان آدم، آیا من با شما پیمان نبستم که عبادت شیطان را ننموده از او پیروی نکنید او دشمن آشکار شما است * و مرا عبادت کنید و از من پیروی نمایید که این است راه مستقیم؟!»

[2] سوره أعراف (۷) آیه ۱۷۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۹:
«و ای پیامبر ما! یادآور وقتی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم، ذرّیّه و نسل آنها را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟! همه گفتند: آری، ما به ربوبیّت و خداوندی تو گواهی می‌دهیم!»

تو از من که مقام ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ در آن موقعّیت تحقّق خارجی پیدا کرد، آن زمان که روح و ذات من که عین توحید و عین تجرّد محض است در هنگام ظهور نفس و روح از ذات من این عهد در آنجا انجام پذیرفت که من با تو عهد کردم: حال که تو خود از مبدأ و ذات من نشئت گرفتی و از آن حقیقت من خارج شدی و بیرون آمدی، پس به غیر من دل مبند و به غیر من تعلّق پیدا نکن و به‌جای من کسی را جایگزین قرار نده که ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾؛ آیا من خدای تو نیستم، پروردگار تو نیستم و مالک اختیار تو نیستم؟!

آیا این عهد نبوده است؟! الآن شما در وجود خود مشاهده کنید، این عهد را نمی‌بینید؟! این فطرتی که خدای متعال در ما قرار داده است، این همان عهدی است که در عالم ألست از ما گرفته است که در اینجا امیرالمؤمنین علیه السّلام هم می‌فرماید:

خداوند وقتی که دید این مردم آن عهد را فراموش کردند و آن حقّ جوار را به کناری نهادند، انبیاء را فرستاد تا اینکه آنها را متوجّه کند و این «مَنسیِّ نِعمَتِه»، نعمت فراموش شده‌ای را که برای آنها است که همان حقیقت

توحید و تعلق به آن مبدأ حیّ است، به آنها یادآوری کنند، با وجود دستورها و با وجود احکام و تکالیف.[1]

لذا ما الآن مشاهده می‌کنیم این مسئله را در خود می‌بینیم. همهٔ افراد این مطلب را می‌بینند؛ حتّی کافر این عهد را مشاهده می‌کند. وقتی که دارد دروغ می‌گوید، در وجود خود اظهار ندامت می‌کند؛ این همان عهد است. وقتی که دارد خلاف می‌کند، در پیش خود شرمنده است. وقتی که به کناری می‌رود

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٤٣:

«وَ اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ.» ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ٣٨: «خداوند سبحان در این کره خاکی، پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید و ازآنان برای سپردن وحی و امانت در تبلیغ رسالت پیمان گرفت، در آن هنگام‌که اکثر مردم تعهد الهی را نادیده انگاشتند و حق خداوندیش را به جای نیاوردند و شرکای موهوم در برابرش اتخاذ کردند، شیاطین با گستردن دام‌های حیله‌گری آنان را از معرفت ربانی محروم ساختند و رابطه عبودیتشان را با معبود بی‌همتا از هم گسیختند. خداوند رسولانی را برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمانی فطری که با آفریدگارشان بسته بودند، وادار نمایند و نعمت فراموش شده او را بیادشان بیاورند، و با تبلیغ دلایل روشن وظیفه رسالت را بجای آورند، و نیروهای مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند، آیات با عظمت الهی را که در نظام کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند، آسمانهایی برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیرپایشان.»

و در خاموشی خود به فکر فرو می‌رود، خود را ملامت می‌کند؛ این همان عهد است. همین شخص کافر وقتی که به دیگری ظلم می‌کند، [دچار پشیمانی می‌شود]؛ این همان عهد است. آنهایی که در کربلا آمدند و فرزند رسول خدا را کشتند، آیا بعداً دچار پشیمانی نشدند؟! اگر این عهد در وجود آنها نبود که نباید پشیمان بشوند و اگر این فطرت قطع شده بود که نباید پشیمان بشوند. این پشیمان شدن برای چیست؟ این سرزنش کردن برای کیست و برای چیست؟ این سرزنش، این پشیمانی و ندامت و این اظهار تأسّف از انحراف طریق و انحراف فطرت، به‌واسطهٔ این عهدی است که خدای متعال قرار داده است.

لذا در سورهٔ یس می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ﴾؛ شما وقتی که به خودتان مراجعه کنید، آیا این عهد را در وجود خود نمی‌بینید، آن‌وقت می‌روید بت را می‌پرستید؟! آن‌وقت می‌روید شرک می‌ورزید؟! آن‌وقت مرا کنار قرار می‌دهید؟! شما نیازی به فرستادن پیغمبر ندارید، شما نیازی به فرستادن امام ندارید؛ در مرتبهٔ ظاهر و در مرتبهٔ ابتدایی، خودتان

به خودتان مراجعه کنید می‌فهمید که دور هستید یا نزدیک هستید، می‌فهمید آیا در صراط آن عهد به‌سر می‌برید یا با تقلّب و دروغ دارید روزگار می‌گذارید، با حیله و مکر و کلاه سر مردم گذاشتن دارید روزگار می‌گذرانید، با ظلم و عدوان و به هر شکل و به هر نوع دارید روزگار می‌گذرانید! خودتان می‌توانید این را بفهمید که الآن در آن صراط و در آن مسیری که عهد من بر آن صراط و بر آن مسیر مستقّر شده است، گام برمی‌دارید یا به غیر از این. این دیگر نیاز به دلیل و بیّنه و شاهد ندارد؛ هر کسی به ذات خود مراجعه کند می‌داند که در چه مسیر و در چه طریقی دارد حرکت می‌کند. بله، پیغمبران و بزرگان و اولیاء می‌آیند و راه فعلیّت رساندن آن عهد را به انسان می‌آموزند و دست انسان را می‌گیرند. ولی انسان نسبت به این قضیّه نیازی به پیغمبر و امام ندارد؛ انسان می‌فهمد که آیا دروغ صحیح است یا راست صحیح است؛ کدام صحیح است؟ هر کدام را که فطرت او [تأیید کند، آن صحیح است].

معیار تشخیص نیکی و گناه در عمل انسان

لذا فرموده‌اند ـ ظاهراً این مسئله را در سنن دارمی نقل می‌کند ـ که یک شخص خدمت رسول خدا آمد و حضرت در مسجد مدینه نشسته بودند. حضرت فرمودند: «آمدی و می‌خواهی از معنای برّ و نیکی از من بپرسی.» عرض کرد: «بلی یا رسول‌اللَه؛ من خدمت شما آمدم تا به شما بگویم که برّ چیست؟ نیکی چیست؟ عمل صالح چیست؟ کار خیر چیست؟ که امور خود را نسبت به آن تنظیم کنم و مسائل خود را نسبت به آن تطبیق کنم.»

حضرت فرمودند:

[استَفتِ نَفسَكَ]، استَفتِ قَلبَكَ؛ البِرُّ مَا اطمَأنَّت إلَيهِ النَّفسُ و اطْمَأنَّ إلَيهِ القَلبُ و الإثمُ ما حاكَ فی النَّفسِ و تَرَدَّدَ فی الصَّدرِ [وَ إن أفتاكَ النّاسُ و أفتوكَ].[1]

عجیب روایتی است این مسئله! با اینکه این روایت در کتب اهل‌تسنّن آمده است، ولکن آثار

---

[1] سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲٤٦. فقاهت در تشیّع، ص ٦٧:
«حضرت فرمودند: همیشه (دربارهٔ امور و قضایا) از قلب و ضمیر و فطرت خود پرسش نما! عمل نیک، آن کاری است که نفس به انجام آن مطمئن و آرام باشد و قلب نیز در آسودگی و انبساط از آن استقبال نماید؛ و عمل خلاف و ناشایست، کاری است که در نفس و قلب قرار نمی‌گیرد و دائماً در تردّد و شک و رفت‌وآمد است، گرچه مردم به انجامش فتوا دهند و دیگران نیز حکم به آن بنمایند (تو به قلبت نگاه کن، نه به فتوای دیگران).»

صدق از مضامین این روایت کاملاً هویدا است. «**استَفتِ قلبَك**؛ همیشه برای تشخیص برّ و برای تشخیص عمل صالح، به قلب خودت مراجعه کن!» وقتی که داری ظلم می‌کنی، وقتی که داری به ناحق یک سیلی به غیر می‌زنی به قلب خودت مراجعه کن؛ اگر این فرزند تو هم بود می‌زدی؟! وقتی که داری یک دروغ می‌گویی، به قلب خودت مراجعه کن؛ اگر فرزند یا یکی از نزدیکان خودت هم بود در جایی که برای آنها ضرر داشت، آیا این دروغ را می‌گفتی؟! به قلب خودت مراجعه کن آیا کدورت گناه را در قلب خودت نمی‌بینی؟! به قلبت خودت مراجعه کن آیا نورانیّت راست و صحیح و عمل صالح را در وجود خود و در قلب خود مشاهده نمی‌کنی؟! خیلی راحت است؛ «**استَفتِ قلبَك!**» حضرت نمی‌فرماید: صبح تا شب بلند شو بیا در مسجد مدینه دائماً از من بپرس، دائماً وقت من را بگیر، دائماً بگو آقا این کار را بکنم، آن کار را نکنم! در اینجا نه من وقت دارم و نه زندگی اجتماعی اقتضا می‌کند که این کار را بکنی! خدا به تو قلب داده، خدا به تو مغز داده و خدا به تو

شعور داده است؛ چطور در کارهای دیگر این شعور را خوب به‌کار می‌اندازی، ولی نسبت به این مسائل که می‌شود دائماً بلند می‌شوی بروی سؤال کنی؟! «**استَفتِ قلبَك**؛» از قلب خودت فتوا بگیر و طلب فتوا بکن ببین چه حکم می‌کند، چه نصحیت می‌کند و این قلب چه راهی را پیشنهاد می‌کند.

بعد، حضرت بیشتر توضیح می‌دهند: «**اَلبِرُّ مَا اطْمَأَنَّتْ إلیهِ النَّفْسُ وَ اطْمَأنَّ إلیهِ القَلبُ.**» بِرّ آن چیزی است که در قلب قرار می‌گیرد و استقرار دارد؛ نه‌اینکه بیاید و برود. وقتی که شما چیزی را راست گفتید ولو اینکه بر ضرر شما است، احساس آرامش می‌کنید؛ همیشه به این مسئله که نگاه بکنید می‌گویید: کارِ درست و کارِ صحیح کردم. وقتی یک عمل خیر انجام می‌دهیم، این عمل و آن نیّت در قلب استقرار دارد؛ این‌طور نیست که بیاید و برود، این‌طور نیست که یک وقتی فراموش کنیم، این‌طور نیست که یک وقتی بخواهیم به‌دنبالش بگردیم، این‌طور نیست که احساس کنیم آن با وجود ما عجین شده و ترکیب شده است؛ «**وَ اطمَأنَّتْ إلیهِ النَّفسُ.**»

وقتی هم که انجام دادیم خیالمان راحت است و آرامش داریم. اگر کسی از ما سؤال کرد که چرا انجام دادیم، می‌گوییم: این هم دلیلش، این هم بیّنه‌اش و این هم علتش. اطمینان نفس برای ما در آن عمل به بِرّ، کاملاً هویدا و روشن است و سرفراز حرکت می‌کنیم، با خجالت سرمان را پایین نمی‌اندازیم و از مردم خجالت نمی‌کشیم؛ خودمان را در جلوی مردم ظاهر می‌کنیم و کاملاً نسبت به عملی که انجام داده‌ایم احساس فخر و احساس مباهات می‌کنیم! این می‌شود بِرّ. «**اَلبِرُّ ما اطمَأنَّتْ إلیهِ النَّفسُ و اطْمَأنَّ إلیهِ القَلبُ.**»

«**و الْإثمُ ما حاكَ فی النَّفسِ و تَرَدَّدَ فی الصَّدرِ.**» در مقابلش، گناه آن چیزی است که به قلب وارد می‌شود، استقرار ندارد، آدم دائماً باید دنبالش برود و آن را بگیرد، احساس نمی‌کند با وجود او عجین است؛ وقتی یك دروغ گفت، دائماً می‌خواهد از آن دروغ فرار کند، دائماً می‌خواهد از آن عملی که انجام داده است فرار کند، دائماً می‌خواهد آن عمل را به فراموشی بسپارد، نمی‌خواهد پیگیری کند، نمی‌خواهد به‌دنبال برود و در

جلوی مردم احساس مباهات و احساس افتخار نمی‌کند. چون دروغ و خلاف گفته، مکر کرده، نفاق به خرج داده است، لذا در توجّه نسبت به این مسئله دائماً می‌خواهد آن را از خود دور کند؛ چون وجود او با وجود این نفاق دوتا است. این قلب، قلبی است که خدا برای خود خلق کرده است؛ چرا در این قلب نفاق آوردی؟! این قلب با آن سنخیّت ندارد! وقتی عضوی را بخواهند پیوند بزنند، [مثلاً] وقتی کلیه را بخواهند پیوند بزنند، قبول نکند بدن پس می‌زند، قبول نمی‌کند؛ این گروه‌خون نمی‌خواند، این سلول سنخیّت ندارد، این پیوند را رد می‌کند. قلب ما دروغ را رد می‌کند و نمی‌پذیرد و در خود قرار نمی‌دهد؛ لذا دائماً می‌خواهیم از این دورغ فرار کنیم و دیگر نمی‌خواهیم کسی اسم این دروغ را بیاورد: آقا پارسال این دروغ را گفتی! می‌گوییم: اصلاً اسم آن را نیاور! دیگر نمی‌خواهیم این مسئله را.... ولی اگر کار خیری انجام بدهیم، هرچه اضافه تکرار بکنند، تازه بیشتر خوشمان می‌آید و بیشتر کیف می‌کنیم و بیشتر لذّت می‌بریم. این به‌خاطر

این است که این قلب با این عمل صالح سنخیّت دارد و آن را می‌پذیرد. ولی آن عمل خلاف، آن نفاق، آن مکر، آن ظلم، آن تجاوز و آن جنایت، با قلب سازگاری ندارد و با این عرش الرّحمان سنخیّت ندارد؛ لذا وقتی که انجام می‌دهیم، می‌خواهیم خودمان فرار کنیم! عملی انجام داده‌ایم و غلطی کرده‌ایم، ولی می‌خواهیم فرار کنیم، دیگر کسی اسمش را نیاورد، دیگر کسی حرفش را نزند، دیگر کسی یادآوری نکند و دیگر کسی...! این مسئله به‌خاطر این است که سنخیّت ندارد «**و تردَّدَ فی الصَّدر**»، نمی‌آید بنشیند؛ تردّد دارد، دائماً می‌آید، دائماً می‌رود، انسان وقتی که انجام می‌دهد آرامش ندارد!

چگونگی استفاده از قلب برای استنباط احکام و مبانی

این روایت روایت بسیار عجیبی است و این روایت می‌تواند یکی از اصول موضوعهٔ استنباط احکام و مبانی باشد که چطور انسان تشخیص بدهد این عمل مقرِّب إلی‌اللَه است یا مبعّد است؟ انسان

این عمل را به خود عرضه می‌کند، به آن فکر می‌کند؛ قلب خودت را از ماسوی‌اللَه پاک کن، آنگاه نسبت به این عمل بیندیش و ببین که نفس و قلب تو در قبال این عمل چه جایگاه و موقعیّتی به خود می‌گیرد. در آنجا است که نور الهی می‌تابد و کدورت و نورانیّت این عمل برای انسان آشکار می‌شود. لذا انسان در خیلی از موارد می‌بیند با بعضی از احکامی مواجه می‌شود که هرچه به قلب خود مراجعه می‌کند می‌بیند این قلب این مسئله را نمی‌پذیرد؛ چون حکم، خلاف و حکم، خطا است، از هر کسی می‌خواهد سر بزند، قلب نمی‌گیرد! اینجا است که انسان وقتی این توجّه را قوی کند و وقتی این مسئله را تجرّد بیشتری ببخشد، آنگاه کم‌کم به مراتبی می‌رسد که خود می‌تواند آن ملاکات و آن مناط‌ها و آن مرتبهٔ جعل علل احکام را در وجود خویش بیابد و خود نسبت به آن مطالب اظهار نظر کند.

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند و بیامرزد. اسمش در اینجا آمد و حتماً نصیبی داشته است که در اینجا دوستان و مؤمنین یادی از او بکنند.

ایشان مرد بسیار روشن‌ضمیری بود. بنده خودم از مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیه ـ شنیدم که از مرحوم آیةاللَه میلانی [نقل می‌کردند که] ایشان می‌فرمود:

وقتی که برای من در کیفیّت فتوا و بعضی از احکام مشکلاتی پیدا می‌شود، با حاج هادی ابهری صحبت می‌کنم و آن نظر حاج هادی برای من حجّت است.

مرحوم آیةاللَه سیّد محمّدهادی میلانی، آن مرجع تقلید بزرگ که مرحوم والد فرمودند:

بعد از مرحوم آقا سیّد عبدالهادی شیرازی ـ رحمة اللَه علیه ـ افراد را فقط به مرحوم آیةاللَه میلانی من ارجاع می‌دادم و به کس دیگری ارجاع ندادم.

ایشان مرد بزرگی بود و با مرحوم والد هم ارتباطاتی داشت و از زمرهٔ همان افرادی بود که در مسئلهٔ انقلاب اسلامی ایران، در آن ابتدای امر، با مرحوم آیةاللَه خمینی و مرحوم والد و نیز مرحوم علاّمهٔ طباطبائی ـ رضوان اللَه علیه ـ اشتراک مساعی داشتند.[1] بنده خودم از مرحوم والد شنیدم که

---

[1] رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۲۰، ۲٤، ۳۸، ٤۲ و ٦۷.

می‌فرمودند: «ایشان در اواخر عمر دارای انقطاع خوبی شده و با حال انقطاع از دنیا رفته است.» مرد بسیار بزرگ و مرد صاحب‌نفس و صاحب‌نَفَسی بود. ببینید یک مرجع تقلید ـ نه آدمی‌که فرض بکنید شخص عادی و از افراد عوام‌النّاس است؛ بلکه مرجع تقلید صاحب رسالهٔ عملیّه ـ، آن‌هم آن شخص و آن مرد بزرگ که همهٔ علما و فقها بر فضل و اولویّت او تصریح داشته‌اند، چگونه در اینجا اعتراف می‌کند که در بعضی از مشکلات، مسائل اجتماعی و حتّی احکام و فتوا وقتی که دچار شبهه و تردید می‌شوم، با مرحوم حاج هادی ابهری صحبت می‌کنم.

حالا مرحوم حاج هادی ابهری کسی بود که آن‌قدر از این علوم ظاهر و... بی‌بهره بود که حتّی امضا هم نمی‌توانست بکند؛ یک مهر برای او درست کرده بودند و در جیب خودش گذاشته بود که در هرجا نامه‌ای یا چیزی بود برایش می‌خواندند، آن را درمی‌آورد و مهر می‌زد. حتّی شمارهٔ پول و اسکناسی را که می‌خواست، نمی‌توانست بگوید؛ از رنگ آن پول تشخیص می‌داد که فرض کنید این یک تومان است یا دو تومان است. در آن زمان‌ها که اسکناس

دو تومانی و پنج تومانی و... هم بود، از رنگ پول تشخیص می‌داد، نه از شماره. ولی این قلبش به نحوی بود که می‌توانست نورانیّت و کدورت احکام را تشخیص بدهد. مرحوم میلانی از او سؤال می‌کردند که حاجی، از کجا می‌فهمی که این حکم درست است؟ می‌گفت:

وقتی که من نگاه می‌کنم می‌بینیم که این مسئله نورانیّت دارد و خلافش ظلمت دارد؛ لذا قلب من به این سمت متوجّه می‌شود و از آن سمت کنار می‌رود.

و ایشان می‌فرمودند:

یک مورد اتفّاق نیفتاد که من با این مرد بزرگ مشورت کنم و بعد خلافش برای من ثابت بشود!

این حرف کیست؟ این حرف یک مرجع تقلید، آن‌هم مرجعی به مانند مرحوم میلانی است که مگر مانند او را دیگر روزگار به وجود بیاورد! هیهات!

میزان برای حقانیت افراد چیست؟

لذا امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

تَجِدُ الرَّجُلَ لایُخطِئُ بِلامٍ و لاواوٍ خَطیئًا مُصقِعًا وَ لَقَلبُهُ أشَدُّ ظُلمَةً مِنَ اللَّیلِ المُظلِم؛ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لایَستَطیعُ یُعَبِّرُ عَمّا فی قَلبِهِ بِلِسانِهِ و قَلبُهُ یَزهَرُ کَما

يَزهَرُ المِصباح.[1]

مردی را می‌بیند که خطیب است، سخنور است، خوش سخن می‌گوید، با بلاغت و فصاحت صحبت می‌کند که یک واو را به‌جای فاء و فاء را به جای واو نمی‌گذارد، [اما] قلب او از شب تار هم تاریک‌تر و ظلمانی‌تر و مکدّرتر است!

عجیب است! بله، همین‌طور است دیگر و به همین کیفیّت است! نورانیّت که به درس خواندن نیست، نورانیّت که به خوب صحبت کردن و منبر رفتن نیست! عزیز من، نورانیّت به حرف‌ها را پشت سر هم زدن نیست، نورانیّت به عبارات را مسجّع و مقفّا گفتن نیست، به اینها نیست!

«**وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لایَستَطیعُ یُعَبِّرُ عَمّا فی قَلبِهِ بِلِسانِهِ و قَلبُهُ یَزهَرُ کَما یَزهَرُ المِصباح.**» مردی را می‌بینید که قدرت ندارد آن ما فی‌الضمیر خودش را بیان کند،

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٢٢. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ٤٥٤:
«مردی را می‌بینی که در سخن‌پردازی و ایراد خطبه و خطابه یک لام و یا واو را به اشتباه نمی‌گوید، درحالی‌که قلب او مانند شب تار در ظلمت و تاریکی منغمر است؛ و در مقابل، مردی را مشاهده می‌کنی که قادر نیست از ضمیر خود و نیّت خود با زبانش پرده بردارد، ولی قلب او می‌درخشد هم‌چنان‌که چراغ می‌درخشد.»

این‌قدر بی‌سواد است که عبارت را پیدا نمی‌کند، نمی‌تواند آن نیّت خود را بگوید، نمی‌تواند بیان کند، کلمات را نمی‌تواند مثل آن اوّلی ترجیع و تقفیه بدهد، نمی‌تواند این کار را انجام بدهد، قدرت بر تکلّم ندارد، سواد ندارد، نصف یک جمله را می‌گوید نصفش را نمی‌گوید؛ ولی وقتی که به قلبش نگاه می‌کنی، این قلب مانند چراغ می‌درخشد!

حالا کدام جلوتر هستند؟! کدام مقرّب‌تر هستند؟! کدام‌یک از این دو عهد خدا را نگاه داشته‌اند؟! کدام از این دو به ندای خدا لبیک گفته‌اند؟! موقع رفتن و موقعی که ما ندای ملک‌الموت را پاسخ می‌گوییم، کدام‌یک بدبخت و کدام‌یک سعادتمند شده‌ایم؟! آن کسی که فقط یک عمر به‌دنبال سخن گفتن و جملات را پشت سر هم ردیف کردن و بعد، هزار خلاف انجام دادن و به اسم خدا و رسول اینها را مطرح کردن است، سعادتمند است؟!

توجه صرف به امام زمان، راه نجات انسان و نشانهٔ ظهور

لذا ما در این مسئله باید توجّه کنیم؛ این مسئله بسیار مسئلهٔ مهمی است! این قضیّه که توجّه باید به آن سمت باشد و دل را از غیر خدا باید درآورد! تا دل را از غیر خدا درنیاوریم، خدا و ولیّ خدا در این قلب و در این دل نمی‌آید. تا دل را از غیر خدا خالی نکنیم و تخلیه نکنیم، به وجود ولایت تحلیه نمی‌شود. و این مسئله باید تحقّق پیدا کند. انسان تا به این کیفیّت نرسد، ما منتظر زمان ظهور حضرت نمی‌توانیم باشیم. مگر بین این زمان و بین زمان‌های گذشته چه فرقی است؟! اگر قرار باشد که ما آمادگی برای ادراک آن ظهور را نداشته باشیم، پس چرا حضرت هزار سال پیش ظهور نکرد؟! اگر قرار بر این باشد که افراد برای جایگزینی اراده و مشیّت آن بزرگوار به‌جای اراده و مشیت خود آماده نباشند، پس چرا اصلاً غایب شد؟!

بحمداللَه این مسئله به نظر می‌رسد که کم‌کم دارد جامهٔ عمل به خود می‌پوشاند. این توجّه و کنار گذاشتن ما سوی‌اللَه و تعلّق به ما سوی‌اللَه و به آن افرادی که آن افراد را ما به خیال و به تصوّر به‌جای خدا و موالیان و اولیای خدا می‌نشاندیم، دارد

تصحیح می‌شود و این مسئله دارد جای خود را به همان کیفیّت ربط به آن مبدأِ هستی و به ولیّ او، حضرت بقیّةاللَه الاعظم، حجة بن الحسن المهدی أرواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌دهد و این مسئله به آنجا دارد می‌رسد، توجّه مردم نسبت به آن حضرت دارد زیاد می‌شود و قطع علاقهٔ مردم از غیر او دارد ظهور و نمود پیدا می‌کند. آن تصوّراتی که سال‌ها و بلکه ده‌ها سال و قبلاً نسبت به بعضی از مطالب بود، دارد دگرگون می‌شود. آن توجّه و توقّع‌هایی که یک زمان براساس آن توجّه‌ها و براساس آن توقّع‌ها انسان مسیر زندگی خود را تعیین می‌کرد، آنها دارد اصلاح می‌شود و آنچه لازمهٔ حضور آن حضرت است، بحمداللَه آثارش دارد پیدا می‌شود. دیگر مردم فهمیده‌اند یا کم‌کم دارند متوجّه می‌شوند که باید فقط و فقط و فقط و فقط ذهن خود و قلب خود و تمام شراشر وجود خود را به آن نقطهٔ حیات و به آن نقطهٔ هستی و به آن محوریّت عالم تکوین، حضرت محمّد بن حسن العسکری، حجة بن الحسن گسیل داشت و آن واقعیّت را باید در قلب قرار داد و زندگی

را باید بر آن اساس قرار داد و امور را باید بر آن اساس تنظیم کرد.

زمانی که بزرگان می‌فرمودند که باید فقط و فقط توجّه به حضرت باشد، دیگر کم‌کم برای مردم آشکار شده است. آن صحبت‌هایی که سال‌های سال اولیای خدا راجع به مطالب می‌فرمودند، دیگر صحّت و صدقش برای مردم دارد هویدا می‌شود. آنچه تصوّرش و تصدیقش برای بسیاری از افراد در یک زمان مشکل بود، امروز به راحتی و به سهولت دارد تحقّق پیدا می‌کند. اینها همه آثار و نشانهٔ ظهور نیست؟! که هست؛ باید این‌طور باشد!

لذا همان‌طوری که آیهٔ قرآن می‌فرمایند: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُواْ لَهُۥٓ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُواْ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُواْ لَهُۥ﴾؛[1] آن کسانی که تا به‌حال شما خیال می‌کردید مؤثر هستند، شما خیال می‌کردید که اینها کاری انجام می‌دهند، شما خیال می‌کردید که مدار عالم بر محور اراده و مشیّت آنها می‌گردد، شما خیال می‌کردید که دین و دنیا

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۷۳.

به‌دست آنها تدبیر و اراده می‌شود، ﴿لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥ﴾، ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ﴾![1] برای این مسئله باید تصحیح انجام بگیرد، باید اصلاح انجام بگیرد، باید تغییر و تبّدل انجام بگیرد، باید همه بدانند که فقط وجود مقدّس آن حضرت است که می‌تواند تشنگان را سیراب کند، گرسنگان را از گرسنگی درآورد، آن کسانی که واله و حیران هستند به سرچشمهٔ نجات برساند، آن کسانی که در این دنیای وانفساه نتوانستند راه به جایی ببرند و در تشکیک و در شبهات نمی‌توانند مسیر مشخّص و مسیری را که به صلاح آنها هست انتخاب کنند، فقط و فقط آن حضرت است که می‌آید [آنها را هدایت کند]. طلیعهٔ این مسئله آشکار شده است و مقدّمةالجیش این مطلب در میان اقوام و ملل دنیا دارد به ظهور می‌رسد که دنیا دارد به انتها می‌رسد، افراد سر درگم هستند، نمی‌توانند مشکلی از خود حل کنند و بلکه هر روز مشکلی به مشکل دیگر اضافه می‌کنند.

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۷۳.

عید فطر روز توجه به امام زمان

امروز روز عید است و روز شکرگزاری است برای این ضیافت الهی، برای این تصفیهٔ نفس و برای این تزکیه‌ای که در این مدّت انجام شده است. از آن‌طرف هم روز جمعه است و روز متعلّق به امام زمان است و حتّی اگر جمعه هم نبود روز عید فطر روزی است که متعلّق به امام زمان علیه السّلام است؛ باید همه به آن حضرت توجّه کنند و ذهن خود را به آن سمت سوق بدهند و از آن حضرت تقاضا کنند که خداوند موانع ظهور را از جلوی پا بردارد و قلب‌ها را به آن سمت توجّه بدهد. این واقعیّت است. لذا بزرگان توصیه می‌کردند که در امروز باید برای سلامتی حضرت دعا کرد و برای سلامتی حضرت در امروز باید صدقه داد. شیعیان پس چه‌کاری باید کنند؟ آن کسانی که خود را مدّعی پیروی و متابعت او می‌دانند و شیعهٔ او به شمار می‌آورند، پس باید چه‌کار کنند؟ باید همین کارها را بکنند. کار دیگری از دست ما برنمی‌آید. کار ما دعا کردن است برای سلامتی آن وجود نازنین و آن وجود مطهّر که عصارهٔ عالم وجود و واسطهٔ فیض

پروردگار است.

لذا بهترین دعا در امروز دعا برای ظهور آن حضرت و تعجیل در فرج آن حضرت است.

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إليكَ فی دَولَةٍ كَريمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فيها مِنَ الدُّعاةِ إلى طاعَتِكَ و القادَةِ إلى سَبيلِكَ و تَرزُقُنا بِها كَرامَةَ الدُّنيا و الآخِرَةِ![1]

جهت تعجیل در ظهور حضرت و رفع گرفتاری از همهٔ مسلمین، بالخصوص شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام سه صلوات مرحمت کنید.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۱، فرازی از دعای شریف افتتاح. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶:
«بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»